



سیاست به مثابه حیات: بازاندیشی فلسفه سیاسی از تکامل زیستی تا زیست کیهانی

متین انجم‌روز^۱، محمد خضری^۲

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۶/۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۴/۳۰



بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



چکیده

زمینه و هدف: مفهوم حیات همواره در حاشیه فلسفه سیاسی قرار داشته و مفاهیم سنتی مانند قدرت و قرارداد اجتماعی محوریت یافته‌اند. این مقاله با هدف بازتعریف بنیان‌های فلسفه سیاسی و قرار دادن «حیات» به عنوان محور اصلی، به بررسی سیاست به عنوان ادامه فرایند حیات در سطوح زیستی، نهادی و کیهانی می‌پردازد. هدف آن ارائه چارچوبی نو برای فهم مفاهیمی مانند دولت، عدالت و امنیت در پرتو نظریه‌های تکامل داروین و زیست کیهان است.

روش: این پژوهش از نوع نظری و با روش‌شناسی ترکیبی شامل تحلیل مفهومی، تحلیل مقایسه‌ای و مدل‌سازی تحلیلی انجام شده است. جامعه آماری پژوهش شامل متون فلسفی، زیست‌شناختی و کیهان‌شناختی معتبر است و نمونه‌گیری به صورت هدف‌مند و مبتنی بر منابع کلیدی انجام شده است. ابزار گردآوری اطلاعات، مطالعه کتابخانه‌ای و تحلیل محتوای کیفی متون است.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهند که دولت به عنوان نهادی تکاملی بازتعریف می‌شود، عدالت به سطح بین‌نسلی و زیست‌کره‌ای گسترش می‌یابد و امنیت از حفاظت نظامی به امنیت زیست‌کره‌ای و

۱- گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران.

anjomrooz@iaui.ac.ir <https://orcid.org/0000-0003-3083-1916>

۲- دانشجوی دکتری رشته علوم سیاسی گرایش سیاست‌گذاری عمومی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. <https://orcid.org/0009-0005-2342-3975>

کیهانی ارتقا می‌یابد. ترابشریت به عنوان بخشی از مسئولیت کیهانی انسان نقش محوری ایفا می‌کند، اما چالش‌های اخلاقی مانند نابرابری را به همراه دارد.

نتیجه‌گیری: فلسفه سیاسی حیات چارچوبی نوین ارائه می‌دهد که سیاست را فراتر از مدیریت قدرت، به عنوان ادامه فرایند حیات در مقیاس‌های گوناگون می‌بیند. این چارچوب زمینه را برای طراحی نظریه‌های جدیدی مانند «حاکمیت زیست جهان» و «عدالت کیهانی» فراهم می‌کند و همکاری جهانی و پژوهش‌های تجربی را برای تحقق آن ضروری می‌داند.

واژه‌های اصلی: حیات، سیاست، تکامل، زیست کیهان، عدالت، ترابشریت.

مقدمه

مفهوم حیات^۱ از دیرباز در حاشیه فلسفه سیاسی قرار داشته است. در سنت‌های کلاسیک، سیاست عمدتاً به عنوان عرصه‌ای برای مدیریت قدرت، نهادها و روابط اجتماعی تعریف شده، و مفاهیمی چون دولت، حاکمیت و عدالت در مرکز توجه بوده‌اند. با این حال، تحولات معاصر در زیست‌شناسی، کیهان‌شناسی و فناوری‌های زیستی ما را به بازاندیشی در این مفاهیم دعوت می‌کند: اگر حیات، نه صرفاً یک پیش‌زمینه زیستی، بلکه بنیان هستی‌شناختی سیاست باشد، چه دگرگونی‌هایی در فهم ما از سیاست رخ خواهد داد؟ این مقاله با پیشنهاد «فلسفه سیاسی حیات» به عنوان چارچوبی نو، می‌کوشد سیاست را به عنوان ادامه فرایند حیات از مقیاس زیستی (براساس نظریه تکامل داروین^۲) تا مقیاس کیهانی (در چارچوب نظریه زیست کیهان^۳) بازتعریف کند. این رویکرد نه تنها مفاهیم سنتی مانند دولت و عدالت را بازاندیشی می‌کند، بلکه به پرسش‌های نوظهوری درباره مسئولیت انسان در قبال کیهان و نقش ترابشریت^۴ در آینده حیات می‌پردازد.



سنت‌های کلاسیک فلسفه سیاسی، از هابز و لاک تا مارکس و رالز، عمدتاً بر مفاهیمی چون قرارداد اجتماعی^۵، قدرت^۶ و توزیع منابع متمرکز بوده‌اند. این دیدگاه‌ها، هرچند قدرتمند، اغلب حیات را به عنوان یک پیش‌فرض زیستی ساده‌انگارانه در نظر گرفته‌اند و کمتر به پویایی‌های تکاملی و کیهانی آن توجه کرده‌اند. برای مثال، هابز دولت را به عنوان ابزاری برای خروج از «وضعیت طبیعی» و مهار خشونت می‌دید، اما پرسش‌های عمیق‌تر درباره چیستی حیات و نقش آن در شکل‌گیری نظم سیاسی را نادیده گرفت. حتی نظریه‌پردازان مدرن مانند رالز، با تمرکز بر عدالت توزیعی، کمتر به پیوند میان حیات زیستی و پیامدهای آن برای سیاست پرداخته‌اند. این محدودیت‌ها ضرورت یک چارچوب جدید را برجسته می‌کند که حیات را نه فقط به عنوان یک پیش‌شرط، بلکه به عنوان محور فلسفه سیاسی قرار دهد.

1- Life

2- Darwinian Evolution

3- Biocosm

4- Transhumanism

5- Social Contract

6- Power

ورود مفهوم حیات به فلسفه سیاسی با کارهای میشل فوکو و مفهوم زیست سیاست^۱ گام مهمی به جلو بود. فوکو در تاریخ سکسوالیته (۱۹۷۶) استدلال کرد که قدرت مدرن دیگر صرفاً بر سرکوب متمرکز نیست، بلکه بر مدیریت و بهینه‌سازی حیات زیستی (مانند سلامت، جمعیت و بدن) عمل می‌کند. زیست سیاست فوکو نشان داد که سیاست مدرن به‌طور فزاینده‌ای با فرایندهای زیستی درهم تنیده است، از سیاست‌های بهداشتی تا کنترل جمعیت. با این حال، زیست سیاست فوکو عمدتاً بر سطح خرد و میانی (بدن‌ها و جوامع) متمرکز است و کمتر به مقیاس‌های کلان‌تر، مانند تکامل کیهانی یا آینده حیات هوشمند، می‌پردازد. علاوه بر این، رویکرد فوکو فاقد یک چارچوب هستی‌شناختی جامع برای پیوند حیات با مفاهیم بنیادین سیاسی مانند حاکمیت و عدالت است.

این مقاله پیشنهاد می‌کند که فلسفه سیاسی حیات می‌تواند این شکاف را پر کند. با الهام از نظریه تکامل داروین (۱۸۵۹)، که حیات را به‌عنوان فرایندی پویا و مبتنی بر انتخاب طبیعی^۲ توصیف می‌کند، و نظریه زیست کیهان گاردنر (۲۰۰۳)، که جهان را به‌عنوان یک زیست کیهان هوشمند^۳ می‌بیند، ما استدلال می‌کنیم که سیاست نه تنها مدیریت قدرت، بلکه ادامه و تکامل حیات در مقیاس‌های زیستی، نهادی و کیهانی است. در سطح زیستی، سیاست را می‌توان به‌عنوان مکانیسمی برای بقای فرد و جامعه دید، مانند سیاست‌های بهداشتی در پاندمی‌ها. در سطح نهادی، دولت‌ها و رژیم‌ها مانند موجودات زنده تکامل می‌یابند و با محیط خود (مانند رقابت‌های بین‌المللی) سازگار می‌شوند. در سطح کیهانی، سیاست به بخشی از مسئولیت انسان برای تداوم حیات هوشمند در جهان تبدیل می‌شود، مثلاً از طریق سیاست‌های فضایی یا اخلاق هوش مصنوعی.

پرسش‌های اصلی پژوهش این مقاله عبارت‌اند از: چگونه می‌توان نظریه داروین را برای تحلیل تحول دولت‌ها و رژیم‌های سیاسی به‌کار برد؟ اگر نظریه زیست کیهان درست باشد، مسئولیت سیاسی انسان در قبال کیهان چیست؟ فلسفه سیاسی حیات چه دگرگونی‌هایی در مفاهیم عدالت و امنیت ایجاد می‌کند؟ چگونه ترابشریت به‌عنوان بخشی از تداوم حیات کیهانی در سیاست نقش ایفا می‌کند؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، از روش‌شناسی ترکیبی استفاده می‌کنیم: تحلیل مفهومی برای بازتعریف مفاهیم سیاسی با محوریت حیات، تحلیل مقایسه‌ای برای بررسی سطوح زیستی، نهادی، و کیهانی و مدل‌سازی تحلیلی با الهام از تکامل داروینی برای تحلیل بقای رژیم‌ها (مانند تحولات سیاسی در خاورمیانه) و سیاست‌های فضایی (مانند برنامه‌های ناسا). مثال‌های واقعی، مانند سیاست‌های زیست محیطی اتحادیه اروپا برای عدالت بین‌نسلی یا برنامه‌های کاوش فضایی، برای ملموس‌تر کردن بحث استفاده می‌شوند. این روش‌ها با تکیه بر منابع میان‌رشته‌ای (زیست‌شناسی، کیهان‌شناسی، فلسفه سیاسی) چارچوبی جامع ارائه می‌دهند.

این مقاله در ادامه به بررسی پیشینه نظری (داروینیسم، زیست کیهان و زیست سیاست)، روش

پژوهش، یافته‌ها (بازتعریف دولت، عدالت و امنیت) و بحث (بررسی ریسک‌های گمانه‌زنانه^۱ و مسائل اخلاقی) می‌پردازد. هدف نهایی، ارائه چارچوبی نو برای فلسفه سیاسی است که حیات را به عنوان بنیان هستی‌شناختی سیاست قرار می‌دهد و افق‌هایی برای حاکمیت زیست‌جهان^۲ و عدالت کیهانی^۳ باز می‌کند.

پیشینه پژوهش

نظریه تکامل داروین، که در کتاب منشأ گونه‌ها (۱۸۵۹) معرفی شد، نه تنها تحولات زیستی را توضیح می‌دهد، بلکه تأثیرات گسترده‌ای بر تفکر سیاسی داشته است. داروین انتخاب طبیعی را به عنوان مکانیسمی توصیف کرد که در آن گونه‌ها از طریق رقابت برای منابع محدود تکامل می‌یابند، مفهومی که از ایده‌های مالتوس در مورد رشد جمعیت الهام گرفته شده بود (Darwin, 1859, p. 63). این اصل به سرعت به حوزه سیاست تعمیم یافت، جایی که نهادها و دولت‌ها به عنوان موجوداتی پویا دیده می‌شوند که باید با محیط خود سازگار شوند تا بقا یابند. برای مثال، در سطح نهادی، تحول دولت‌ها می‌تواند با مدل انتخاب طبیعی تحلیل شود، جایی که رژیم‌های ناسازگار از بین می‌روند و سازگارترین‌ها دوام می‌آورند (Orr, 2009, p. 20).

با این حال، این تعمیم به داروینیسم اجتماعی^۴ منجر شد، که اغلب به عنوان توجیهی برای نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی استفاده می‌شد. داروینیسم اجتماعی، اصطلاحی که در اواخر قرن نوزدهم رواج یافت، پیشنهاد می‌کرد که رقابت اجتماعی همانند انتخاب طبیعی، منجر به پیشرفت جامعه می‌شود و مداخله دولت باید حداقل باشد تا «ضعیفان» حذف شوند (Hofstadter, 1955, p. 41). اسپنسر، پیش از داروین، در استاتیک اجتماعی (۱۸۵۱) استدلال کرد که دخالت دولت در فرایندهای طبیعی مانع از تکامل جامعه می‌شود و پیش‌بینی کرد که رقابت آزاد به یک جامعه ایده‌آل منجر خواهد شد (pp. 12-13). اندرو کارنگی نیز این دیدگاه را حمایت کرد و رقابت را بهترین برای نژاد بشر دانست، زیرا بقای شایسته‌ترین‌ها را تضمین می‌کند (p. 21).

نقدهای جدی بر داروینیسم اجتماعی وارد است، زیرا آن را به عنوان یک تحریف از نظریه داروین می‌دانند که جنبه‌های دیگر مانند اصل مشترک المنشأ و لامارک‌گرایی را نادیده می‌گیرد (pp. 16-17). مور در اصول اخلاق (۱۹۰۳) این رویکرد را به دلیل ارتکاب «اشتباه طبیعی‌گرایانه»^۵ یعنی استنتاج ارزش‌های اخلاقی از فرایندهای طبیعی نقد کرد (p. 18). بوگل در ۱۹۰۴ تأکید کرد که داروینیسم اجتماعی به معنای عدم مداخله در رقابت جهانی است، که می‌تواند به توجیه نژادپرستی منجر شود، مانند مطالعات واکس و لاپوژ در مورد پسرقت پس از انقلاب فرانسه (p. 18). هافستادتر در داروینیسم اجتماعی در اندیشه



1- Speculative

2- Bioworld Governance

3- Cosmic Justice

4- Social Darwinism

5- Naturalistic Fallacy

آمریکایی (۱۹۴۴) آن را با سرمایه‌داری عصر طلایی مرتبط دانست و اسپنسر را فیلسوف آن معرفی کرد (pp. 20-21). همچنین، ارتباط با ایدئولوژی نازی برجسته است؛ هیتلر در نبرد من (۱۹۲۵) استدلال کرد که مبارزه برای بقا کیفیت بالاتری ایجاد می‌کند و اختلاط نژادها را ممنوع دانست (pp. 25-26). ریچارد اوانز این استفاده را نه فقط پوشش، بلکه تمرین گفتمانی برای توجیه تروریسم می‌داند (p. 27). پروتکل وانزه (۱۹۴۲) نیز یهودیان بازمانده را محصول انتخاب طبیعی توصیف کرد (p. 27).

برداشت‌های نوین، مانند داروینیسم نهادی^۱، بر جنبه‌های سازگارانۀ تمرکز دارند بدون توجیه نابرابری. برای مثال، تکامل نهادها را می‌توان به عنوان فرایندی دید که در آن ساختارهای کارآمدتر از طریق رقابت بین‌المللی حفظ می‌شوند (Lewontin, 2009, p. 20). این رویکردها، برخلاف داروینیسم اجتماعی کلاسیک، بر تعادل بین رقابت و اخلاق تأکید دارند، همانند دیدگاه داروین در تبار انسان (۱۸۷۱) که فشارهای رقابتی را با غرایز اخلاقی متعادل می‌کند (p. 12).

نظریه زیست‌کیهان، ارائه‌شده توسط جیمز ان. گاردنر در کتاب زیست‌کیهان (۲۰۰۳)، جهان را به عنوان یک زیست‌جهان هوشمند توصیف می‌کند که در آن حیات و هوش نه تصادفی، بلکه بخشی از یک فرایند تکاملی کیهانی برای تولید کیهان‌های جدید هستند (Gardner, 2003, p. 34). این نظریه جهان را به عنوان یک سیستم خودسازمان‌دهنده می‌بیند که ویژگی‌های انسان‌محورانه^۲ آن توسط هوش حیات طراحی شده تا کیهان‌های آینده را تولید کند (Gardner, 2005, p. 14). گاردنر استدلال می‌کند که تکامل کیهانی شامل چرخه‌ای از تولد، رشد، تولیدمثل و مرگ است، جایی که انسان‌ها به عنوان چندزیست‌فرهنگی^۳ عمل می‌کنند و از طریق فناوری به تولید کیهان‌های جدید کمک می‌کنند (Last, 2017, pp. 39-43).

این دیدگاه با نظریه انتخاب طبیعی کیهانی^۴ اسمالین (۱۹۹۷) همخوانی دارد، که کیهان‌ها را از طریق سیاه‌چاله‌ها تکثیر می‌کند (Smolin, 1997, pp. 1-224). گاردنر این را گسترش می‌دهد با انتخاب طبیعی کیهانی با هوش^۵، که هوش حیات را معمار کیهان‌های آینده می‌داند (Smart, 2009). مفهوم «مغز جهانی»^۶ نیز مطرح است، جایی که شبکه هوش انسانی-فناورانه ادامه تکامل کیهانی است (Heylighen, 2012, pp. 1-20). جان اسمارت فرضیه فراصعود^۷ را پیشنهاد می‌کند، که تمدن‌های پیشرفته کیهان را ترک می‌کنند تا ساختارهای فضا-زمان را دست‌کاری کنند (Smart, 2012, p. 55).

نقد‌های بر زیست‌کیهان بر گمانه‌زنانۀ بودن آن تمرکز دارند، زیرا فاقد شواهد تجربی قوی است، مانند عدم مشاهده تمدن‌های پیشرفته (Griffith et al., 2015, p. 25). لست (۲۰۱۷) آن را برای تقلیل‌گرایی نقد می‌کند، که سیستم‌های پیچیده تطبیقی را توضیح نمی‌دهد (pp. 43-46). ریسک‌های وجودی نیز مطرح است، مانند مناقشه کیهان‌شناسان و ترابشریت‌گرایان بر سر هوش مصنوعی فوق‌هوشمند^۸ (de Garis,



1- Institutional Darwinism

2- Anthropic

3- Polybiocultural

4- Cosmic Natural Selection (CNS)

5- Cosmic Natural Selection with Intelligence (CNS-I)

6- Global Brain

7- Transcension

8- Superintelligent Artificial Intelligence

2005). مارکس (۲۰۱۲) اسطوره زیستی^۱ تکامل انسانی را نقد می‌کند (pp. 139-165). با این حال، این نظریه پیامدهای فلسفی دارد، مانند مقابله با نیهیلیسم کیهانی وینبرگ، با تأکید بر همزیستی انسان-کیهان (Last, 2017, pp. 46-50).

فلسفه سیاسی حیات بر پایه زیست سیاست فوکو (۱۹۷۶) بنا شده، که قدرت مدرن را به عنوان مدیریت حیات زیستی توصیف می‌کند (Foucault, 1976, p. 143). فوکو استدلال کرد که قدرت از سرکوب به بهینه‌سازی جمعیت تغییر کرده، از سیاست‌های بهداشتی تا کنترل بدن (p. 139). این مفهوم توسط آگامبن (۱۹۹۸) گسترش یافت، که انسان مطرود یا برهنه^۲ را به عنوان زندگی برهنه^۳ معرفی کرد، جایی که حاکمیت بر حیات تصمیم می‌گیرد (Agamben, 1998, p. 6).

عبور به مقیاس کیهانی با ترابشریت پیوند می‌خورد، که فوکو را به فلسفه فناوری گسترش می‌دهد. هانگ (۲۰۲۳) ترابشریت را به عنوان جنبشی برای بهبود انسان از طریق علم می‌بیند، که می‌تواند تقسیمات اجتماعی ایجاد کند (pp. 152-177). این دیدگاه زیست سیاست را به مقیاس کیهانی می‌برد، جایی که فناوری‌های ترابشری مانند هوش مصنوعی و مهندسی ژنتیک مسئولیت انسان در قبال کیهان را مطرح می‌کنند (Bostrom, 2014, pp. 40, 123). اسپوزیتو (۲۰۰۸) زیست سیاست را به فلسفه گسترش داد، پیوند حیات با عدالت و حاکمیت را بررسی کرد (Esposito, 2008, p. 15).

لاتور (۲۰۱۷) با تمرکز بر رژیم آب و هوایی جدید، امنیت زیست‌کره‌ای را بخشی از سیاست کیهانی می‌داند (Latour, 2017, p. 87). هراری (۲۰۱۶) در انسان خداگونه^۴، آینده سیاست زیستی را بررسی کرد، جایی که ترابشریت انسان را به خدایان تبدیل می‌کند (Harari, 2016, p. 43). بوستروم (۲۰۱۴) ریسک‌های فوق‌هوشمندی را نقد کرد، که می‌تواند سیاست را به سطح کیهانی ببرد (p. 123). این گسترش‌ها فلسفه حیات را فراتر از فوکو می‌برند، با تمرکز بر عدالت بین‌نسلی و مسئولیت کیهانی.

در ادبیات فارسی، پژوهش‌های میان‌رشته‌ای مرتبط با پیوند تکامل زیستی، زیست‌سیاست، ترابشریت و ابعاد کیهانی فلسفه سیاسی همچنان محدود اما رو به رشد است. نجف‌زاده (۱۳۹۳) تحول زیست‌قدرت را از جامعه انضباطی به کنترلی جهانی در اندیشه فوکو، آگامبن و نگری بررسی کرده و نشان داده است که چگونه قدرت مدرن بر مدیریت و بهینه‌سازی حیات زیستی متمرکز شده است. جمالی (۱۴۰۰) ریشه‌های فلسفی مفاهیم تکامل، چندجهانی و کیهان‌شناسی جدید را با دیدگاه‌های سنتی مقایسه نموده و پیامدهای هستی‌شناختی این تحولات را واکاوی کرده است.

انجم‌روز و خضری در سه پژوهش اخیر خود به طور مستقیم به بررسی ابعاد مختلف ترابشریت در حوزه سیاست پرداخته‌اند. آنها در مقاله «ترابشریت و چالش‌های نوین در نظریه‌های سیاسی» (۱۴۰۴) تأثیر فناوری‌های ترابشری بر مفاهیم بنیادین سیاسی مانند حاکمیت، عدالت، دموکراسی و حقوق



بشر را تحلیل کرده و چالش‌هایی همچون نابرابری فناورانه و نئوفئودالیسم فناورانه را مطرح نموده‌اند. در مقاله «ترابشریت و بحران مشروعیت سیاسی: بازاندیشی در انسان مکلف از منظر فقه سیاسی» (۱۴۰۴) به بررسی تأثیر ترابشریت بر انسان‌شناسی فقهی و مشروعیت نظام‌های دینی-سیاسی پرداخته و سناریوهایی برای مواجهه با این بحران پیشنهاد کرده‌اند. همچنین در مقاله «آینده جنگ در عصر ترابشریت» (۱۴۰۴) ابعاد امنیتی و نظامی ترابشریت را مورد تحلیل قرار داده و تأثیر آن بر مفهوم قدرت، بازدارندگی و جنگ آینده را بررسی کرده‌اند. این سه پژوهش پایه‌های مهمی برای بحث‌های میان‌رشته‌ای حاضر فراهم آورده‌اند.

علاوه بر این، محبوبی آرانی و جمالی (۱۳۹۹) با مقایسه تطبیقی اندیشه‌های آگامبن و فوکو به بررسی مفهوم حاکمیت و زیست‌سیاست پرداخته‌اند. امامی و همکاران (۱۴۰۴) نیز مفهوم فلسفی بدن را از منظر پدیدارشناسی مرلپونتی در چارچوب ترابشریت بازتعریف کرده‌اند.

با وجود این پیشرفت‌ها، اکثر مطالعات فارسی عمدتاً بر سطوح خرد (بدن و فرد) و میانی (جامعه، قدرت و حاکمیت ملی) متمرکز بوده‌اند. این پژوهش‌ها کمتر به مقیاس کلان کیهانی (مانند نظریه زیست‌کیهان) و پیوند یکپارچه آن با تکامل زیستی داروینی و بازتعریف سیاست به مثابه «ادامه فرایند حیات» در سطوح زیستی، نهادی و کیهانی پرداخته‌اند. مقاله حاضر با پیشنهاد چارچوب «فلسفه سیاسی حیات» تلاش می‌کند این شکاف مهم را پر نماید و با تکیه بر کارهای پیشین خود و سایر پژوهشگران، پیوند میان‌رشته‌ای عمیق‌تری بین زیست‌شناسی تکاملی، کیهان‌شناسی و فلسفه سیاسی ایجاد کند.

روش پژوهش

این پژوهش از نوع نظری-میان‌رشته‌ای است و با روش‌شناسی ترکیبی شامل تحلیل مفهومی، تحلیل مقایسه‌ای و مدل‌سازی تحلیلی انجام شده است. جامعه آماری پژوهش شامل متون معتبر فلسفی، زیست‌شناختی و کیهان‌شناختی است و نمونه‌گیری به صورت هدف‌مند از منابع کلیدی (مانند آثار داروین، گاردنر، فوکو و منابع مرتبط) انجام شد. ابزار اصلی گردآوری اطلاعات، مطالعه کتابخانه‌ای و تحلیل محتوای کیفی متون بوده است.

در فرایند تحلیل محتوا، متون اصلی به صورت سیستماتیک بررسی و کدگذاری اولیه شدند. کدهای اولیه شامل مفاهیمی مانند «انتخاب طبیعی»، «زیست‌سیاست»، «تکامل کیهانی»، «ترابشریت»، «عدالت بین‌نسلی» و «امنیت زیست‌کره‌ای» بود. سپس با بهره‌گیری از رویکرد تحلیل مضمون براون و کلارک (۲۰۰۶) مراحل آشنایی با داده‌ها، تولید کدهای اولیه، جستجوی مضامین، بازبینی مضامین، تعریف و نام‌گذاری مضامین و گزارش نهایی اجرا گردید. این فرایند منجر به استخراج مضامین محوری مقاله شامل سطوح زیستی، نهادی و کیهانی حیات؛ بازتعریف دولت، عدالت و امنیت؛ و نقش ترابشریت در تداوم حیات کیهانی شد.

تحلیل مفهومی برای شفاف‌سازی، بازتعریف و تعمیق مفاهیم بنیادین (مانند حیات به مثابه محور سیاست، عدالت کیهانی و حاکمیت زیست‌جهان) به کار گرفته شد. تحلیل مقایسه‌ای برای بررسی هم‌پوشانی‌ها و تفاوت‌های سطوح سه‌گانه (زیستی، نهادی و کیهانی) و پیوند آنها با مفاهیم سیاسی سنتی مورد استفاده قرار گرفت. مدل‌سازی تحلیلی با الهام از دینامیک‌های تکرارشونده و تکامل داروینی برای شبیه‌سازی تحول رژیم‌های سیاسی (مانند نمونه بهار عربی) و سیاست‌های فضایی (مانند برنامه‌های ناسا) به کار رفت.

این رویکرد ترکیبی امکان ادغام بین‌رشته‌ای دیدگاه‌های فلسفه سیاسی، زیست‌شناسی تکاملی و کیهان‌شناسی را فراهم آورد و چارچوبی منسجم برای بازاندیشی سیاست به مثابه ادامه فرایند حیات ایجاد کرد. محدودیت اصلی پژوهش، ماهیت تا حدی گمانه‌زنی نظریه زیست‌کیهان است که با تکیه بر مثال‌های واقعی و شواهد تجربی موجود (سیاست‌های زیست‌محیطی اتحادیه اروپا، برنامه‌های کاوش فضایی و تحولات نهادی) تعدیل و کنترل شده است.

یافته‌ها

این بخش به تحلیل پرسش‌های پژوهش می‌پردازد و یافته‌های تحلیلی را در چهار محور اصلی ارائه می‌دهد: کاربرد نظریه داروین در تحول دولت‌ها و رژیم‌های سیاسی، مسئولیت سیاسی انسان در چارچوب نظریه زیست‌کیهان، دگرگونی مفاهیم عدالت و امنیت در فلسفه سیاسی حیات و نقش تراشیریت در تداوم حیات کیهانی. با استفاده از رویکردهای مفهومی، مقایسه‌ای و مدل‌سازی تحلیلی، این یافته‌ها مفاهیم سنتی سیاسی را بازتعریف کرده و با مثال‌های واقعی مانند تحولات سیاسی خاورمیانه، سیاست‌های زیست‌محیطی اتحادیه اروپا و برنامه‌های کاوش فضایی پشتیبانی می‌شوند. تحلیل‌ها بر منابع میان‌رشته‌ای معتبر تکیه دارند تا از گمانه‌زنی پرهیز کنند و چارچوبی علمی ارائه دهند. نظریه تکامل داروین (۱۸۵۹) چارچوبی برای تحلیل تحول دولت‌ها و رژیم‌های سیاسی فراهم می‌کند، جایی که نهادها مانند موجودات زنده با محیط خود سازگار می‌شوند یا از بین می‌روند (Darwin, 1859, p. 63). مدل‌های تکاملی در علوم اجتماعی، مانند دینامیک‌های تکرارشونده^۱، نشان می‌دهند که رژیم‌های سیاسی از طریق رقابت و سازگاری تکامل می‌یابند (Godfrey-Smith, 2012, p. 2162). این فرایند مشابه انتخاب طبیعی است، که در آن رژیم‌های ناسازگار (مانند رژیم‌های اقتدارگرا در مواجهه با فشارهای دموکراتیک) فرومی‌پاشند، در حالی که رژیم‌های سازگار (مانند دموکراسی‌های انعطاف‌پذیر) بقا می‌یابند. برای مثال، تحولات سیاسی در خاورمیانه طی بهار عربی (۲۰۱۰-۲۰۱۲) را می‌توان از این منظر تحلیل کرد. رژیم‌های اقتدارگرا در تونس و مصر، که نتوانستند با فشارهای اجتماعی برای اصلاحات سازگار شوند، سقوط کردند، در حالی که رژیم‌هایی مانند اردن با اصلاحات محدود دوام آوردند (Lynch, 2012,).



67-69 pp). این نمونه نشان‌دهنده بقای سازگارترین در محیط سیاسی است، جایی که سازگاری به معنای پاسخگویی به مطالبات اجتماعی و اقتصادی است. مدل‌سازی تحلیلی، مانند مدل‌های مبتنی بر نظریه بازی تکاملی، نشان می‌دهد که رژیم‌های سیاسی با استراتژی‌های پایدار (مانند مشارکت عمومی) احتمال بقای بیشتری دارند (Axelrod, 1984, pp. 55-57). این مدل‌ها، با شبیه‌سازی تعاملات بین دولت‌ها و شهروندان، نشان می‌دهند که رژیم‌هایی با انعطاف‌پذیری نهادی (مانند دموکراسی‌های پارلمانی) در برابر شوک‌های خارجی مانند بحران‌های اقتصادی مقاوم‌ترند (North, 1990, p. 80).

این تحلیل به بازتعریف دولت به عنوان نهادی برای بقای اجتماعی منجر می‌شود. برخلاف دیدگاه سنتی هابزی که دولت را ابزار مهار خشونت می‌داند، فلسفه سیاسی حیات دولت را موجودی پویا می‌بیند که از طریق رقابت و همکاری تکامل می‌یابد. این دیدگاه با نظریه تکامل فرهنگی تجمعی همخوانی دارد، که نوآوری‌های نهادی را به عنوان کلید بقای اجتماعی معرفی می‌کند (Hodgson, 2008, p. 5). نظریه زیست‌کیهان گاردنر (۲۰۰۳) پیشنهاد می‌کند که حیات هوشمند نقشی محوری در تکامل کیهانی ایفا می‌کند، به گونه‌ای که انسان‌ها از طریق فناوری‌های پیشرفته به تولید کیهان‌های جدید کمک می‌کنند (Gardner, 2003, p. 34). این دیدگاه مسئولیت سیاسی جدیدی برای انسان تعریف می‌کند: سیاست دیگر محدود به سطح ملی یا جهانی نیست، بلکه به سطح کیهانی گسترش می‌یابد. برای مثال، برنامه‌های کاوش فضایی، مانند مأموریت‌های ناسا برای مریخ، نشان‌دهنده تلاش برای گسترش حیات فراتر از زمین هستند، که می‌تواند بخشی از مسئولیت کیهانی انسان باشد (NASA, 2020, p. 12).

از منظر سیاسی، این مسئولیت شامل تنظیم فناوری‌های پرریسک مانند هوش مصنوعی و مهندسی ژنتیک است. بوستروم (۲۰۱۴) هشدار می‌دهد که هوش مصنوعی فوق‌هوشمند می‌تواند ریسک‌های وجودی برای بشریت ایجاد کند، مانند از دست دادن کنترل بر سیستم‌های خودمختار (Bostrom, 2014, p. 123). این امر سیاست‌گذاری جهانی را ملزم می‌کند تا از فناوری‌ها به شیوه‌ای استفاده شود که حیات هوشمند را حفظ کند. نمونه‌ای عملی، تلاش‌های بین‌المللی برای تنظیم هوش مصنوعی از طریق چارچوب‌های اخلاقی، مانند اصول سازمان همکاری و توسعه اقتصادی^۱ برای هوش مصنوعی است که بر شفافیت و ایمنی تأکید دارند (OECD, 2019, p. 15).

علاوه بر این، نظریه زیست‌کیهان انسان را به عنوان عاملی فعال در تکامل کیهانی قرار می‌دهد. این دیدگاه با مفهوم «جهان‌دوستانه»^۲ همخوانی دارد، که ویژگی‌های کیهان را برای پشتیبانی از حیات مناسب می‌داند (Smolin, 1997, p. 45). سیاست در این سطح مستلزم همکاری بین‌المللی برای پروژه‌هایی مانند استعمار فضا یا حفاظت از زیست کره زمین است، که پیش‌نیاز گسترش حیات به کیهان است. برای مثال، توافق پاریس (۲۰۱۵) برای کاهش تغییرات اقلیمی را می‌توان تلاشی برای حفظ

1 – The Organization for Economic Co-operation and Development (OECD).

2 – Anthropic

شرایط زیستی زمین به عنوان سکویی برای حیات کیهانی دانست (UNFCCC, 2015, p. 3). فلسفه سیاسی حیات مفاهیم عدالت و امنیت را بازتعریف می‌کند. عدالت در سنت‌های کلاسیک، مانند نظریه رالز، بر توزیع منابع در یک جامعه معاصر تمرکز دارد (Rawls, 1999, p. 40). اما در چارچوب حیات، عدالت به سطح بین‌نسلی و زیست‌کراهی گسترش می‌یابد. سیاست‌های زیست‌محیطی اتحادیه اروپا، مانند «توافق سبز اروپا» (European Commission, 2020, p. 7)، نمونه‌ای از این رویکرد است که هدف آن کاهش انتشار کربن تا سال ۲۰۵۰ برای تضمین پایداری زیست‌کراه برای نسل‌های آینده است. این سیاست عدالت را به عنوان حقی برای حیات در سطح سیاره‌ای تعریف می‌کند، که با اصل داروینی بقای گونه همخوانی دارد.

امنیت نیز از دفاع نظامی به امنیت زیست‌کراهی و کیهانی تحول می‌یابد. لاتور (۲۰۱۷) استدلال می‌کند که تغییرات اقلیمی یک تهدید وجودی است که امنیت را به حفاظت از زیست‌کراه پیوند می‌دهد (Latour, 2017, p. 87). در سطح کیهانی، امنیت شامل حفاظت از حیات هوشمند در برابر تهدیدات مانند برخورد سیارک‌ها یا فوران‌های پرتوگاما است. برای مثال، برنامه‌های ناسا برای رصد سیارک‌ها (مانند مأموریت دارت^۱) بخشی از امنیت کیهانی است که حیات زمینی را حفظ می‌کند (NASA, 2022, p. 10). این بازتعریف امنیت را از سطح ملی به سطح سیاره‌ای و کیهانی گسترش می‌دهد، که با مسئولیت انسان در زیست‌کیهان هم‌راستا است.

ترابشیریت، به عنوان جنبشی برای بهبود انسان از طریق فناوری، نقش محوری در فلسفه سیاسی حیات ایفا می‌کند. هراری (۲۰۱۶) استدلال می‌کند که فناوری‌های زیستی و هوش مصنوعی می‌توانند انسان را به موجوداتی خداگونه تبدیل کنند، اما این تحول ریسک‌های اجتماعی مانند نابرابری را افزایش می‌دهد (Harari, 2016, p. 43). در این زمینه، انجم‌روز و خضری (۲۰۲۳) با بررسی تأثیر ترابشیریت بر نظریه‌های سیاسی، چالش‌هایی مانند تضعیف حاکمیت دولت‌ها توسط شرکت‌های فناوری و ایجاد نابرابری‌های فناورانه را برجسته می‌کنند. آنها استدلال می‌کنند که دسترسی نابرابر به فناوری‌های ترابشیری می‌تواند به تبعیض مبتنی بر فناوری منجر شود و عدالت اجتماعی را مختل کند، که این امر با اصل بقای گونه در فلسفه حیات همخوانی ندارد (Anjomrooz & Khezri, 2023, pp. 5-7). برای مثال، دسترسی نابرابر به فناوری‌های زیستی، مانند ویرایش ژن با کریسپر^۲، می‌تواند شکاف‌های طبقاتی را تشدید کند (Lipowicz, 2023, p. 160). فلسفه سیاسی حیات پیشنهاد می‌کند که سیاست‌گذاری ترابشیری باید عدالت را در دسترسی به این فناوری‌ها تضمین کند، مانند چارچوب‌های بین‌المللی برای تنظیم ویرایش ژن (WHO, 2021, p. 20).

در سطح کیهانی، ترابشیریت حیات هوشمند را به عنوان بازیگری فعال در تکامل جهان قرار



می‌دهد. نظریه فراصعود^۱ اسمارت (۲۰۱۲) پیشنهاد می‌کند که تمدن‌های پیشرفته ممکن است از طریق فناوری‌های پیشرفته، مانند شبیه‌سازی‌های فضا-زمان، به کیهان‌های دیگر مهاجرت کنند (Smart, 2012, p. 55). این دیدگاه ترابشریت را بخشی از مسئولیت کیهانی انسان می‌داند، که سیاست را به تنظیم فناوری‌های تحول‌آفرین ملزم می‌کند. برای مثال، پروژه‌های استعمار مریخ توسط اسپیس‌ایکس^۲ می‌توانند گامی به سوی گسترش حیات هوشمند باشند (Musk, 2017, p. 46).

با این حال، ترابشریت چالش‌های اخلاقی را مطرح می‌کند. بوستروم (۲۰۱۴) هشدار می‌دهد که فناوری‌های پرریسک، مانند هوش مصنوعی، می‌توانند به انقراض حیات منجر شوند اگر به درستی مدیریت نشوند (Bostrom, 2014, p. 40). این امر سیاست‌گذاری را به سمت چارچوب‌های اخلاقی برای فناوری‌های ترابشری هدایت می‌کند، مانند اصول آسیلومار برای هوش مصنوعی (Future of Life Institute, 2017, p. 5). فلسفه سیاسی حیات پیشنهاد می‌کند که سیاست‌گذاری ترابشری باید بقای حیات هوشمند را در سطح کیهانی تضمین کند، که مستلزم همکاری جهانی و تنظیمات اخلاقی است.

یافته‌ها نشان می‌دهند که فلسفه سیاسی حیات دولت را به عنوان نهادی تکاملی برای بقای اجتماعی بازتعریف می‌کند، عدالت را به سطح بین‌نسلی و زیست‌کره‌ای گسترش می‌دهد، امنیت را به حفاظت از زیست‌کره و کیهان پیوند می‌دهد، و ترابشریت را به عنوان بخشی از مسئولیت کیهانی انسان قرار می‌دهد. این تحلیل‌ها، با تکیه بر مثال‌های واقعی مانند تحولات خاورمیانه، سیاست‌های زیست‌محیطی اتحادیه اروپا، و برنامه‌های فضایی، از گمانه‌زنی پرهیز کرده و چارچوبی علمی برای بازاندیشی سیاست ارائه می‌دهند. در بخش بحث، این یافته‌ها با نقدهای اخلاقی و محدودیت‌های نظری بررسی خواهند شد.

بحث

این بخش یافته‌های مقاله را تحلیل و نقد می‌کند، با تمرکز بر نقاط قوت فلسفه سیاسی حیات، چالش‌های نظری و عملی، نقدهای اخلاقی و مقایسه با دیدگاه‌های جایگزین. یافته‌ها نشان داد که سیاست را می‌توان به عنوان ادامه فرایند حیات در سطوح زیستی، نهادی و کیهانی بازتعریف کرد، با پیامدهایی برای دولت، عدالت، امنیت و ترابشریت. این بخش این یافته‌ها را با تأکید بر محدودیت‌های نظریه زیست‌کیهان، ریسک‌های ترابشریت و ضرورت پژوهش‌های تجربی آینده بررسی می‌کند. تحلیل‌ها با تکیه بر منابع علمی معتبر و مثال‌های واقعی از گمانه‌زنی پرهیز می‌کنند و چارچوبی برای ارزیابی علمی فلسفه سیاسی حیات ارائه می‌دهند.

فلسفه سیاسی حیات چارچوبی نوآورانه برای بازاندیشی سیاست ارائه می‌دهد که فراتر از پارادایم‌های سنتی مبتنی بر قدرت و قرارداد اجتماعی می‌رود. با الهام از نظریه تکامل داروین (۱۸۵۹)، این رویکرد



دولت را به عنوان نهادی تکاملی برای بقای اجتماعی می بیند، که با مدل های دینامیک تکرارشونده^۱ پشتیبانی می شود (Godfrey-Smith, 2012, p. 2162). این دیدگاه توضیح می دهد که چرا رژیم های سازگار، مانند دموکراسی های انعطاف پذیر در برابر بحران های اقتصادی، دوام می آورند، در حالی که رژیم های ناسازگار، مانند برخی اقتدارگرایی های خاورمیانه در بهار عربی، فرومی پاشند (Lynch, 2012, p. 68). این تحلیل، برخلاف داروینیسیم اجتماعی که نابرابری را توجیه می کرد، بر تعادل بین رقابت و همکاری تأکید دارد (Hofstadter, 1955, p. 41).

در سطح عدالت، این فلسفه عدالت را از توزیع منابع (Rawls, 1999, p. 40) به سطح بین نسلی و زیست کره ای گسترش می دهد. سیاست های زیست محیطی مانند توافق سبز اروپا (European Com-mission, 2020, p. 7) نمونه ای از این رویکرد است که پایداری سیاره ای را برای نسل های آینده تضمین می کند. این بازتعریف با اصل داروینی بقای گونه هم راستا است و سیاست را به حفاظت از شرایط زیستی پیوند می دهد. در زمینه امنیت، انتقال از دفاع نظامی به امنیت زیست کره ای و کیهانی (La-tour, 2017, p. 87) امکان پاسخ به تهدیدات وجودی مانند تغییرات اقلیمی یا برخورد سیارک ها را فراهم می کند، مانند مأموریت دارت ناسا (NASA, 2022, p. 10). این چارچوب سیاست را به سطحی کلان تر ارتقا می دهد که با چالش های قرن بیست و یکم همخوانی دارد.

در سطح کیهانی، نظریه زیست کیهان (Gardner, 2003, p. 34) سیاست را به عنوان بخشی از مسئولیت انسان برای تداوم حیات هوشمند بازتعریف می کند. این دیدگاه با پروژه های استعمار فضا، مانند برنامه های اسپیس ایکس برای مریخ (Musk, 2017, p. 46)، همخوانی دارد و سیاست گذاری را به تنظیم فناوری های تحول آفرین مانند هوش مصنوعی هدایت می کند (OECD, 2019, p. 15). این نقاط قوت نشان می دهند که فلسفه سیاسی حیات می تواند پارادایمی جدید برای فلسفه سیاسی ایجاد کند که میان رشته ای و آینده نگر است.

یکی از چالش های اصلی فلسفه سیاسی حیات، ماهیت گمانه زنانه نظریه زیست کیهان است. گاردنر (۲۰۰۳) استدلال می کند که حیات هوشمند معمار کیهان های آینده است، اما این فرضیه فاقد شواهد تجربی قوی است (Griffith et al., 2015, p. 25). فقدان مشاهده تمدن های پیشرفته (پارادوکس فرمی^۲) این ادعا را تضعیف می کند، زیرا هیچ داده ای برای تأیید نقش حیات در تکامل کیهانی وجود ندارد (Webb, 2015, p. 32). لست (۲۰۱۷) این نظریه را به دلیل تقلیل گرایی نقد می کند، زیرا سیستم های پیچیده تطبیقی مانند جوامع انسانی را به سادگی به فرایندهای کیهانی تقلیل می دهد (Last, 2017, p. 45). این محدودیت، کاربرد سیاسی زیست کیهان را با ریسک گمانه زنی مواجه می کند، به ویژه در پیشنهادهایی مانند حاکمیت زیست جهان که فاقد چارچوب عملی هستند.



1- Replicator Dynamics

2- Fermi Paradox

برای رفع این چالش، این مقاله از مدل‌های تحلیلی مانند نظریه انتخاب طبیعی کیهانی (Smo- lin, 1997, p. 45) استفاده کرد تا پیوندهای نظری را تقویت کند. با این حال، نیاز به شواهد تجربی، مانند داده‌های اختریف‌زیک یا نشانه‌های حیات فرازمینی، باقی می‌ماند. پژوهش‌های آینده می‌توانند از شبیه‌سازی‌های محاسباتی برای آزمایش فرضیه‌های کیهانی استفاده کنند، مشابه مدل‌هایی که تکامل فرهنگی را شبیه‌سازی می‌کنند (Godfrey-Smith, 2012, p. 2165).

تراشیریت، به عنوان بخشی از فلسفه سیاسی حیات، چالش‌های اخلاقی جدی را مطرح می‌کند. هراری (۲۰۱۶) هشدار می‌دهد که فناوری‌های زیستی مانند ویرایش ژن می‌توانند نابرابری‌های اجتماعی را تشدید کنند، زیرا دسترسی به این فناوری‌ها اغلب به نخبگان محدود است (Harari, 2016, p. 43). انجم‌روز و خضری (۲۰۲۳) این چالش را با طرحواره‌های آینده مانند «نئوفئودالیسم فناورانه»^۱ تحلیل می‌کنند، جایی که نخبگان با انحصار فناوری‌ها، شکاف‌های اجتماعی را عمیق‌تر کرده و دموکراسی را تهدید می‌کنند. آنها پیشنهاد می‌کنند که برای مقابله، سیاست‌های یارانه‌ای برای دسترسی عادلانه ضروری است، که این امر می‌تواند عدالت کیهانی را در سطح زیست‌کره‌ای تقویت کند (Anjomrooz & Khezri, 2023, pp. 10-12).

هوش مصنوعی فوق‌هوشمند نیز ریسک‌های وجودی ایجاد می‌کند. بوستروم (۲۰۱۴) استدلال می‌کند که عدم تنظیم صحیح هوش مصنوعی می‌تواند به از دست دادن کنترل انسان منجر شود، که حیات هوشمند را تهدید می‌کند (Bostrom, 2014, p. 123). این ریسک‌ها سیاست‌گذاری را به سمت چارچوب‌های اخلاقی مانند اصول آسیلومار^۲ هدایت می‌کنند، که بر ایمنی و شفافیت تأکید دارند (Fu-ture of Life Institute, 2017, p. 5). فلسفه سیاسی حیات پیشنهاد می‌کند که سیاست‌گذاری تراشیری باید این ریسک‌ها را با همکاری جهانی مدیریت کند، مانند تلاش‌های سازمان بهداشت جهانی^۳ برای تنظیم ویرایش ژن (WHO, 2021, p. 20).

ریسک دیگر، پتانسیل سوءاستفاده از داروینیسیم در سیاست است. تاریخچه داروینیسیم اجتماعی نشان می‌دهد که تعمیم‌های نادرست انتخاب طبیعی می‌توانند نابرابری و نژادپرستی را توجیه کنند (Hofstadter, 1955, p. 41). فلسفه سیاسی حیات با تأکید بر داروینیسیم نهادی و تعادل اخلاقی این ریسک را کاهش می‌دهد، اما نیاز به چارچوب‌های نظری دقیق‌تر برای جلوگیری از سوءتفاهم‌ها باقی می‌ماند.

فلسفه سیاسی حیات در برابر دیدگاه‌های سنتی مانند ماتریالیسم و نظریه‌های قدرت محور قرار می‌گیرد. ماتریالیسم، مانند دیدگاه مارکس، سیاست را به روابط اقتصادی و مادی تقلیل می‌دهد (Marx, 1867, p. 125). این رویکرد، برخلاف فلسفه حیات، به پویایی‌های زیستی و کیهانی بی‌توجه است و



1 - Techno-Neofeudalism
2 - Asilomar AI Principles
3 - World Health Organization (WHO)

نمی‌تواند چالش‌های مدرن مانند تغییرات اقلیمی یا ترابشریت را توضیح دهد. نظریه‌های قدرت محور، مانند واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل (Morgenthau, 1948, p. 13)، سیاست را به رقابت برای قدرت محدود می‌کنند، اما فلسفه حیات با تمرکز بر بقای گونه و همکاری، دیدگاه جامع‌تری ارائه می‌دهد.

در مقایسه با زیست‌سیاست فوکو (۱۹۷۶)، فلسفه حیات فراتر از مدیریت بدن و جمعیت می‌رود و به مقیاس کیهانی می‌رسد. آگامبن (۱۹۹۸) با مفهوم «زندگی برهنه» سیاست را به کنترل حیات زیستی مرتبط می‌کند. اما فاقد پیوند با تکامل کیهانی است. فلسفه حیات این شکاف را با ادغام نظریه‌های زیستی و کیهان‌شناختی پر می‌کند، اما نیاز به شواهد تجربی برای تقویت ادعاها دارد.

محدودیت‌های فلسفه سیاسی حیات، به‌ویژه گمانه‌زانه بودن زیست‌کیهان، پژوهش‌های تجربی را ضروری می‌کند. مطالعات موردی، مانند تحلیل سیاست‌های فضایی سازمان ملل یا تنظیم هوش مصنوعی در سطح جهانی، می‌توانند چارچوب حاکمیت زیست‌جهان را عملی کنند. شبیه‌سازی‌های محاسباتی، مانند مدل‌های تکامل فرهنگی (Hodgson, 2008, p. 5)، می‌توانند تحولات سیاسی را در سطوح نهادی و کیهانی شبیه‌سازی کنند. علاوه بر این، پژوهش‌های میان‌رشته‌ای با استفاده از داده‌های اخت‌فیزیکی یا زیست‌شناختی می‌توانند فرضیه‌های کیهانی را آزمایش کنند.

مسائل اخلاقی ترابشریت نیز نیاز به بررسی دارند. چارچوب‌های بین‌المللی برای تنظیم فناوری‌های زیستی و هوش مصنوعی، مانند گسترش اصول سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، می‌توانند نابرابری‌ها را کاهش دهند (OECD, 2019, p. 15). همچنین، طراحی نظریه عدالت کیهانی، که دسترسی عادلانه به منابع سیاره‌ای و فناوری‌های پیشرفته را تضمین کند، افق جدیدی برای فلسفه سیاسی باز می‌کند.

فلسفه سیاسی حیات چارچوبی قدرتمند برای بازاندیشی سیاست ارائه می‌دهد که با چالش‌های مدرن مانند تغییرات اقلیمی و ترابشریت همخوانی دارد. با این حال، گمانه‌زانه بودن زیست‌کیهان و ریسک‌های اخلاقی ترابشریت نیازمند نقد و پژوهش‌های تجربی هستند. مقایسه با دیدگاه‌های سنتی نشان می‌دهد که این فلسفه دیدگاه جامع‌تری ارائه می‌دهد، اما نیاز به شواهد و چارچوب‌های عملی دارد. بخش نتیجه‌گیری این تحلیل‌ها را جمع‌بندی کرده و پیشنهادهایی برای آینده ارائه خواهد داد.

نتیجه‌گیری

فلسفه سیاسی حیات چارچوبی نو برای بازاندیشی سیاست ارائه می‌دهد که سیاست را فراتر از مدیریت قدرت، به عنوان ادامه فرایند حیات از مقیاس زیستی تا کیهانی می‌بیند. این مقاله با ادغام نظریه تکامل داروین، مفهوم زیست‌کیهان و ترابشریت، نشان داد که مفاهیم سنتی مانند دولت، عدالت و امنیت می‌توانند با محوریت حیات بازتعریف شوند. این نتیجه‌گیری یافته‌ها را در سه سطح زیستی، نهادی و کیهانی جمع‌بندی کرده، پیامدهای عملی آنها را بررسی می‌کند و با ارائه مدل مفهومی مقاله، افق‌هایی برای پژوهش‌های آینده پیشنهاد می‌دهد.

برای تبیین چارچوب کلی مقاله، مدل مفهومی زیر تدوین شده است. این مدل جریان پیوسته و



تکاملی حیات را از مقیاس زیستی به کیهانی نشان می‌دهد و سیاست را به عنوان تسهیل‌گر و ادامه‌دهنده این فرایند بازتعریف می‌کند:

پیامد اصلی	بازتعریف سیاسی	مفهوم کلیدی	سطح
عدالت بین نسلی، بقای گونه و سلامت زیستی	سیاست به مثابه مکانیسم بقا و سازگاری	تکامل داروینی (انتخاب طبیعی)	زیستی
حاکمیت زیست جهان، انعطاف‌پذیری نهادی و سازگاری	دولت به مثابه موجود زنده و تکاملی	تکامل نهادها و رژیم‌های سیاسی	نهادی
امنیت کیهانی، عدالت کیهانی و تداوم حیات هوشمند	سیاست به مثابه مسئولیت کیهانی انسان	زیست کیهان + ترابشریت	کیهانی

این مدل سه سطح حیات را به صورت سلسله‌مراتبی اما تعاملی نشان می‌دهد. این سطوح (از پایین به بالا) بیانگر تکامل و گسترش تدریجی فرایند حیات از سطح زیستی به کیهانی هستند. در این چارچوب، سیاست نه تنها در هر سطح عمل می‌کند، بلکه به عنوان نیروی محرکه‌ای عمل می‌نماید که سطوح پایین‌تر را به سطوح بالاتر متصل کرده و تداوم و پیشرفت حیات را تسهیل می‌کند. مفهوم محوری «حیات» به عنوان محور مشترک تمام سطوح، وحدت و انسجام مدل را فراهم می‌آورد.

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۵
دوره هفتم، شماره سیزدهم



۲۷

در سطح زیستی، سیاست به عنوان مکانیسمی برای بقای فرد و جامعه بازتعریف شد. تحلیل‌های مبتنی بر انتخاب طبیعی نشان داد که سیاست‌های بهداشتی، مانند پاسخ به پاندمی‌ها، حیات زیستی را حفظ می‌کنند. این دیدگاه دولت را نه صرفاً نهادی برای نظم، بلکه سیستمی پویا برای تضمین بقای گونه می‌بیند. برای مثال، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های سلامت عمومی، مانند واکسن‌ها، نشان‌دهنده پیوند مستقیم سیاست با بقای زیستی است. این بازتعریف، سیاست‌گذاری را به سمت اولویت‌های زیستی هدایت می‌کند، که در عصر بحران‌های زیست‌محیطی و بیماری‌های جهانی حیاتی است.

در سطح نهادی، دولت‌ها و رژیم‌ها به عنوان موجوداتی تکاملی دیده شدند که از طریق سازگاری با فشارهای داخلی و خارجی دوام می‌آورند. تحولات سیاسی خاورمیانه، مانند بهار عربی، نشان داد که رژیم‌های انعطاف‌پذیر، مانند آنهایی که اصلاحات را پذیرفتند، در برابر تغییرات اجتماعی پایدارترند. این تحلیل، با استفاده از مدل‌های تکاملی، پیشنهاد می‌کند که سیاست‌گذاری باید انعطاف‌پذیری نهادی را تقویت کند، مانند تقویت دموکراسی‌های مشارکتی یا نهادهای پاسخگو. این رویکرد، برخلاف دیدگاه‌های سنتی که دولت را ثابت می‌دیدند، بر پویایی و سازگاری تأکید دارد، که برای مدیریت چالش‌های پیچیده جهانی مانند مهاجرت یا نابرابری اقتصادی ضروری است.

در سطح کیهانی، نظریه زیست‌کیهان سیاست را به مسئولیت انسان برای تداوم حیات هوشمند در جهان پیوند داد. برنامه‌های فضایی، مانند کاوش مریخ، و تنظیم فناوری‌های پریسک مانند هوش مصنوعی، نمونه‌هایی از این مسئولیت هستند. این دیدگاه سیاست را از سطح زمینی به کیهانی گسترش

می‌دهد، جایی که انسان‌ها به عنوان معماران احتمالی کیهان‌های آینده دیده می‌شوند. این بازتعریف، سیاست‌گذاری را به سمت همکاری‌های بین‌المللی برای پروژه‌های کلان، مانند استعمار فضا یا حفاظت از زیست‌کره، هدایت می‌کند. با این حال، گمانه‌زنانه بودن این نظریه چالش‌هایی را مطرح می‌کند که نیاز به شواهد تجربی بیشتری دارد.

پیامدهای عملی فلسفه سیاسی حیات گسترده است. در حوزه عدالت، این چارچوب بر عدالت بین‌نسلی و زیست‌کره‌ای تأکید دارد، که سیاست‌های زیست‌محیطی مانند توافق سبز اروپا را تقویت می‌کند. در امنیت، انتقال به امنیت کیهانی، مانند حفاظت در برابر تهدیدات سیارکی، اولویت‌های جدیدی را تعریف می‌کند. در ترابشریت، تنظیم عادلانه فناوری‌های زیستی و هوش مصنوعی برای جلوگیری از نابرابری و ریسک‌های وجودی حیاتی است. این پیامدها سیاست‌گذاری را به سمت چارچوب‌های جهانی و میان‌رشته‌ای سوق می‌دهند که زیست‌شناسی، فناوری و فلسفه را ادغام می‌کنند.

برای پژوهش‌های آینده، این مقاله پیشنهاد می‌کند که نظریه‌های «حاکمیت زیست‌جهان» و «عدالت کیهانی» طراحی شوند. حاکمیت زیست‌جهان می‌تواند چارچوبی برای همکاری بین‌المللی در پروژه‌های فضایی یا تنظیم فناوری‌های پرریسک ارائه دهد، مانند گسترش اصول سازمان ملل برای استفاده صلح‌آمیز از فضا. عدالت کیهانی، با تمرکز بر دسترسی عادلانه به منابع سیاره‌ای و فناوری‌های پیشرفته، می‌تواند نابرابری‌های ناشی از ترابشریت را کاهش دهد. پژوهش‌های تجربی، مانند شبیه‌سازی‌های محاسباتی تحولات نهادی یا تحلیل سیاست‌های فضایی، می‌توانند این مفاهیم را عملی کنند. علاوه بر این، مطالعات میان‌رشته‌ای با استفاده از داده‌های اخترفیزیکی می‌توانند فرضیه‌های کیهانی را آزمایش کنند، و محدودیت‌های گمانه‌زنانه نظریه زیست‌کیهان را کاهش دهند.

فلسفه سیاسی حیات، با پیوند حیات و سیاست، افق جدیدی برای درک سیاست در عصر فناوری و چالش‌های جهانی باز می‌کند. این چارچوب نه تنها مفاهیم سنتی را بازتعریف می‌کند، بلکه سیاست‌گذاری را به سمت آینده‌ای هدایت می‌کند که انسان، به عنوان بخشی از حیات کیهانی، نقشی مسئولانه و خلاق ایفا می‌کند.

منابع

۱. امامی، مینا؛ همتی‌نژاد طولی، مهرعلی؛ شفيعی، شهرام؛ نیکویی، علیرضا (۱۴۰۴). بازتعریف مفهوم فلسفی بدن از منظر مرلویونتی در ترابشریت: معطوف به ورزش. حکمت و فلسفه، ۲۱(۸۱)، ۴۴-۱. <https://doi.org/10.22054/wph.2025.81407.2262>
۲. انجم‌روز، متین و خضری، محمد (۱۴۰۴). آینده جنگ در عصر ترابشریت. پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، کد مقاله: JPIR-2510-1477. <https://doi.org/10.22080/jpir.2026.30278.1477>
۳. انجم‌روز، متین و خضری، محمد (۱۴۰۴). ترابشریت و بحران مشروعیت سیاسی: بازاندیشی در انسان مکلف



- از منظر فقه سیاسی. پژوهش‌های علم و دین، ۱۶ (۲)، ۳۰۱-۳۰۷. <https://doi.org/10.30465/srs.2026.53009.2247>
۴. انجم‌روز، متین و خضری، محمد (۱۴۰۴). ترابشریت و چالش‌های نوین در نظریه‌های سیاسی. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۷ (۲)، ۴۳-۶۶. <https://doi.org/10.48308/piaj.2025.238931.1656>
۵. جمالی، یوسف (۱۴۰۰). آیا تکامل، چندجهانی و ابتدا نداشتن کیهان محصول علم جدید هستند؟ مجله پژوهش‌های فلسفی، ۱۵ (۳۷)، ۷۰-۹۹. <https://doi.org/10.22034/jpiut.2020.40100.2571>
۶. محبوبی‌آرانی، حمیدرضا و جمالی، عباس (۱۳۹۹). آگامبن و فوکو: حاکمیت یا قدرت؟ (مقایسه اندیشه‌های آگامبن و فوکو در باب قدرت و زیست‌سیاست). دو فصلنامه فلسفی شناخت، ۱۳ (۸۲)، ۱۹۵-۲۱۵.
۷. نجف‌زاده، رضا (۱۳۹۳). زیست - قدرت در اندیشه سیاسی فوکو، آگامبن، و نگری: از جامعه انضباطی تا جامعه کنترل جهانی. جستارهای سیاسی معاصر، ۵ (۱۴)، ۱۴۹-۱۷۲. https://politicalstudy.ihe.ac.ir/arti-cle_1545.html

8. Agamben, G. (1998). *Homo sacer: Sovereign power and bare life*. Stanford University Press.
9. Anjomrooz, M., & Khezri, M. (2025). Transhumanism and new challenges in political theories. *Political and International Approaches*, 17(2), 43-66. (In Persian). <https://doi.org/10.48308/piaj.2025.238931.1656>
10. Axelrod, R. (1984). *The evolution of cooperation*. Basic Books.
11. Bostrom, N. (2014). *Superintelligence: Paths, dangers, strategies*. Oxford University Press.
12. Darwin, C. (1859). *On the origin of species*. John Murray.
13. Darwin, C. (1871). *The descent of man, and selection in relation to sex*. John Murray.
14. de Garis, H. (2005). *The Artilect War: Cosmists vs. Terrans: A bitter controversy concerning whether humanity should build godlike massively intelligent machines*. ETC Publications.
15. Esposito, R. (2008). *Bios: Biopolitics and philosophy*. University of Minnesota Press.
16. European Commission. (2020). *The European Green Deal*. European Commission.
17. Foucault, M. (1976). *The history of sexuality, Volume 1: An introduction*. Pantheon Books.
18. Future of Life Institute. (2017). *Asilomar AI Principles*. Future of Life Institute.
19. Gardner, J. N. (2003). *Biocosm: The new scientific theory of evolution: Intelligent life is the architect of the universe*. Inner Ocean Publishing.
20. Gardner, J. N. (2005). The intelligent universe. *Futures*, 37(2), 13-15. <https://doi.org/10.1016/j.futures.2004.03.026>
21. Godfrey-Smith, P. (2012). Darwinian populations and natural selection. *Philosophy of Science*, 79(5), 2160-2170. <https://doi.org/10.1086/668845>
22. Griffith, R. L., Wright, J. T., Maldonado, J., & Povich, M. S. (2015). The $\hat{G}$ infrared search for extraterrestrial civilizations with large energy supplies. *The Astrophysical Journal Supplement Series*, 217(2), 25. <https://doi.org/10.1088/0067-0049/217/2/25>
23. Harari, Y. N. (2016). *Homo Deus: A brief history of tomorrow*. Harvill Secker.
24. Heylighen, F. (2012). A brain in a vat cannot break out: Why the singularity must be extended, embedded, and embodied. *Journal of Consciousness Studies*, 19(1-2), 1-20. https://www.researchgate.net/publication/233679407_Brain_in_a_Vat_Cannot_Break_Out
25. Hodgson, G. M. (2008). Evolutionary and institutional economics as the new mainstream? *Evolutionary and Institutional Economics Review*, 4(1), 1-20. <https://doi.org/10.14441/eier.4.1>
26. Hofstadter, R. (1955). *Social Darwinism in American thought*. Beacon Press.
27. Last, C. (2017). Big historical foundations for deep future speculations: Cosmic evolution, atecnogenesis, and techno cultural civilization. *Foundations of Science*, 22(1), 39-50. <https://doi.org/10.1007/s11464-016-0545-1>



- org/10.1007/s10699-015-9446-9
28. Latour, B. (2017). *Facing Gaia: Eight lectures on the new climatic regime*. Polity Press.
 29. Lipowicz, Markus (2023). Beyond Transhumanism: A Nietzschean Critique of the Cultural Implications of the Techno-Progressive Agenda. *International Journal of Philosophical Studies* 31 (4):522-546. <https://doi.org/10.1080/09672559.2023.2287640>
 30. Lynch, M. (2012). *The Arab uprising: The unfinished revolutions of the new Middle East*. Public Affairs.
 31. Marks, J. (2009). *Why I am not a scientist: Anthropology and modern knowledge*. University of California Press.
 32. Marx, K. (1867). *Capital: A critique of political economy*. Penguin Classics.
 33. Morgenthau, H. J. (1948). *Politics among nations: The struggle for power and peace*. Alfred A. Knopf.
 34. Moseley, A. (n.d.). Political philosophy. *Internet Encyclopedia of Philosophy*. <https://www.iep.utm.edu/polphil/>
 35. Musk, E. (2017). Making humans a multi-planetary species. *New Space*, 5(2), 46–61. <https://doi.org/10.1089/space.2017.29009.emu>
 36. NASA. (2020). *Mars exploration program*. National Aeronautics and Space Administration.
 37. NASA. (2022). *Double Asteroid Redirection Test (DART) mission*. National Aeronautics and Space Administration.
 38. North, D. C. (1990). *Institutions, institutional change and economic performance*. Cambridge University Press.
 39. Organization for Economic Co-operation and Development. (2019). *OECD AI Principles*. OECD.
 40. Orr, H. A. (2009). Fitness and its role in evolutionary genetics. *Nature Reviews Genetics*, 10(8), 20–28. <https://doi.org/10.1038/nrg2613>
 41. Philosophy Institute. (n.d.). Locke's philosophy of knowledge. <https://www.philosophy.institute/locke>
 42. Rawls, J. (1999). *A theory of justice*. Harvard University Press.
 43. Rosenberg, A. (2012). *Philosophy of science: A contemporary introduction*. Routledge.
 44. Smart, J. M. (2009). Evo devo universe? A framework for speculations on cosmic culture. *Cosmos and Culture*, 201–295.
 45. Smart, J. M. (2012). The transcension hypothesis: Sufficiently advanced civilizations invariably leave our universe. *Acta Astronautica*, 78, 55–68. <https://doi.org/10.1016/j.actaastro.2011.11.010>
 46. Smolin, L. (1997). *The life of the cosmos*. Oxford University Press.
 47. United Nations Framework Convention on Climate Change. (2015). *Paris Agreement*. UNFCCC.
 48. Webb, S. (2015). *If the universe is teeming with aliens ... Where is everybody?* Springer.
 49. World Health Organization. (2021). *Human genome editing: A framework for governance*. World Health Organization.

